

شاهد توحیدی

آنچه پیش روی دارید گفت‌وشنودی است که در **آبان ماه ۱۳۸۸** یا **مرحوم آیت‌الله سید محمد هاشم دستغیب** فرزند ارجمند شهید **آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب** صورت گرفته است. امروزه **کسه این خاطرات خواندنی در سالروز شهادت سومین شهید محراب منتشر می‌شود، پسر و فرزند در جوار رحمت حق آرمیداند.**

با تشکر از حضر تعالی به لحاظ شرکت در این گفت‌وشنود، در آغاز سخن مناسب است قدیمی ترین خاطراتی را که از پدر بزرگوار تسان به یاد دارید بر ایمان نقل کنید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. الحمدلله رب‌العالمین و صلی‌الله علی محمد وآله الطاهرین (ع). مرحوم پدر فوق‌العاده به زن و فرزند محبت داشتند. یادم می‌آید همیشه مرا بغل می‌کردند و جالباسی‌ای را که به دیوار بود و برجستگی‌های سرش مثل سر شیر بود نشانم می‌دادند. همیشه با ما بچه‌ها بازی می‌کردند. پنج‌ساله که بودم مرا با خود به مسجد بردند و ظواهرها تشویقم می‌کردند ازان واقامه بگویم و نماز بخوانم. شیوه تربیتی ایشان محبت‌آمیز بود و به همین دلیل بسیار تأثیرگذار بود. ایشان بر اساس دستورات اسلامی به دخترها بیشتر محبت می‌کردند و مراقب همه چیز از جمله درس خواندن ما بودند. همیشه وقتی خطایی می‌کردیم ابتدا به روی خودشان نمی‌آوردند و طوری وانمود می‌کردند که گویی چیزی ندیده‌اند و به این ترتیب به‌رغم محبت و مهری که به ما داشتند، همیشه ابهت خود را حفظ می‌کردند. همیشه اول به ما تذکر می‌دادند و تقریباً این تذکر کافی بود تا اشتباهاتمان را تصحیح کنیم. اگر بر اشتباه اصرار می‌کردیم، حد‌نهایت تنبیه ایشان این بود که می‌گفتند:«می‌بینم خیلی برای خودت جاهل شده‌ای!» نسبت به مادرمان هم که علاقه و احترام فوق‌العاده زیادی قائل بودند، به‌خصوص که والده ما در ایام زندان و تبعید ابوی متحمل زحمت و صدمات فراوان شدند.

شما چند سال داشتید که مرحوم ابوی وارد فعالیت‌های سیاسی شدند و آغاز فعالیت ایشان چگونه بود؟
ایشان در سال ۴۱ و پس از آغاز نهضت امام وارد عرصه مبارزات شدند و قیل آن از جمله در نهضت ملی نفت مطلقاً دخالتی نکردند. من در آن موقع دوازده سال داشتم و کاملاً یادم هست که مرحوم ابوی در برابر جریان نهضت ملی نفت موضع کاملاً بی‌طرفانه‌ای را اتخاذ کرده بودند. ایشان اعتقاد و علاقه‌ای به جریان ملی‌گرایی نداشتند و به همین دلیل تا امروز با آغاز تکررند، هیچ دخالتی در امور سیاسی نداشتند. با شروع نهضت امام می‌گفتند حالا تکلیف داریم، وارد شویم و نهضت را یاری کنیم. نخستین تماس حضرت امام با شهید آیت‌الله دستغیب به چه نحو صورت

شهادت‌های کم‌نظیر شهید دستغیب در هدایت نیروهای مردمی در جهت تقویت نهضت امام که منجر به پیروزی انقلاب شد بر کسی پوشیده نیست. پس از پیروزی انقلاب چه موضوعی‌رای کردند؟

پس از پیروزی انقلاب که دیگر دوره شکنجه‌ها، زندان‌ها و تبعیدها به سر رسیده بود، به قولی نوبت به تقسیم غنایم رسید و شهید بزرگوار کنار کشیدند، اما امام عده‌ای را از قم

یک‌ی از فرازهای مهم زندگی شهید آیت‌الله دستغیب واکنش ایشان به جشن هنر شیراز است. لطفاً در این مورد هم توضیحاتی را بفرما بیید. ریاست جشن هنر شیراز به عهده فرید پهلوی همسر شاه بود و به همین دلیل برگزاری آن برای رژیم اهمیت بسیار زیادی داشت. در سال ۶۶، در ماه رمضان در خیابان سعدی شیراز نمایش وقیحاته‌ای به نام خوک‌ها در مغازه‌ای که به عنوان صحنه تئاتر انتخاب کرده بودند اجرا شد که اعتراض متدینین شیراز را برانگیخت. مرحوم ابوی فرادی آن روز در مسجد جامع و در مقابل جمعیت عظیمی که در آنجا گرد هم آمده بودند اعلام کردند که با خود رژیم حولی این فضاخت را می‌گیرد یا ایشان با کمک مردم این کار را خواهند کرد. از استناداری این مدند و مرحوم ابوی پیغام آوردند که شما حرفی نزیند، ما خودمان این کار را می‌کنیم. اگر شما اقدام کنید، در شهر آشوب به می‌ی‌شود که در شرایط فعلی صلاح نیست. این پیغام را دادند، ولی آن نمایش برای بار دوم هم اجرا شند. مرحوم ابوی در سخنرانی تندی با مأموران رژیم تمام حجت کردند که در صورت تکرار، مردم به وظیفه دینی خود عمل خواهند کرد و عواقب این کار هر چه که باشد گناه آن متوجه مأموران رژیم است که به اختلال‌های ایشان توجه نکردند. بلافاصله شورای امنیت استان تشکیل شد و برنامه نمایش را تعطیل کرد. این اقدام مرحوم ابوی شور و هیجان فراوانی را در بین مردم متدین سراسر کشور به وجود آورد و متوجه شدند اگر پشت سر روحانیت اصیل حرکت کنند، حتی قادرند در برابر خود شاه، ملکه و دربار هم بایستند. رژیم هم که این قدرت را از خیر از رادیو پخش شد. در آنجا مشورت شد که چه باید کرد؟ سرانجام قرار شد مرحوم ابوی در مسجد جامع سخنرانی و در برابر این قضیه موضعگیری کنند. ایشان در شب سیزدهم محرم و در روز ۱۵

گفت‌وگو

گفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۲۸

— 40 —



آیت‌الله سید محمد هاشم دستغیب

ناگفته‌هایی از منش شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب در گفت‌وشنود با آیت‌الله سید محمد هاشم دستغیب

حامی ولایت در دوران غربت انقلاب بودند

خرداد در مسجد جامع سخنرانی بسیار افشاگرانه‌ای ایراد و فرادی آن روز را تعطیل عمومی اعلام کردند. خلیلی در قم با امام ارتباط داشتند و به دلیل تسلط بر زبان انگلیسی مطالب نشریات خارجی را برای امام ترجمه و نقل می‌کردند. امام ایشان را نزد مرحوم ابوی فرستادند و فرمودند: «باید در مقابل لواط شگانه شاه واکنش نشان داد.»
حفاظت کردند، ولی در مقابل کوماندها که مسلسل دستی داشتند و بسیار خیره بودند کاری از دستشان بر نیامد. عده‌ای مرحوم ابوی را از روی پشت‌بام به منزل یکی از همسایه‌ها به نام آقای سبحانی انتقال دادند و ایشان در حالی که واقعاً خود و خانواده‌اش در خطر بود، سه چهار روز از مرحوم ابوی پذیرایی کرد. مأمورین تک‌تک خانه‌های اطراف را جست‌وجو می‌کردند، ولی با لطف خدا به سراغ منزل آقای سبحانی نیامدند. آنها وقتی از پیدا کردن مرحوم ابوی مأیوس شدند، به جان بقیه افتادند، از جمله خود من که سه دندان جلو و استخوان صورت شکست و کلیه‌ها هم کم‌رم آسیب دیدند! بلاخره هم من، برادر و عمویم را ساواک جیب‌ار تشی کردند و بردند. بعد مر سوار یک هواپیمای نظامی و به تهران منتقل کردند، اما مورو برادرم را به زندان شهربانی شیراز منتقل کردند. بعد هم مرا به زندان عسرت‌آباد تهران ادرت‌تعداد دستگیری ما سه نفر مأمورین به خانه ریختند و حتی مادرمان را چنان با قنای تفنگ زندک که تا سال‌های عمل آثار آن ضربات روی بازوهای ایشان معلوم بود! عمام‌ها هم برده و سخت کتک زده بودند تا جای مرحوم ابوی را لو بدهد.

اولین ملاقات حضور شهید آیت‌الله دستغیب با امام کی پیش آمد؟ شما هم حضور داشتید؟

بله، در سال ۴۳ که مرحوم ابوی در تبعید و زندان بودند، امام پیغام دادند که وقتی آزاد شدید به قم بیایید تا من شما را ببینم. من هم همراه مرحوم ابوی بودم. ایشان وقایع سال گذشته و قضیه حمله کماندوها به منزل و کتک زدن اعضای خانواده را توضیح دادند. امام فوق‌العاده متأثر شدند و فرمودند این مرد ک است که به او لقب عادل می‌دهند. اینها انسان نیستند که حتی به مخدرات نیز رحم نمی‌کنند و آنان را مورد ضرب و جرح خود قرار می‌دهند! تأثیر شدید امام حضار مجلس رانیز به گریه‌و‌اداشت. هرگز آن جلسه را فراموش نمی‌کنم.

ایس از بازداشت شما مرحوم ابوی را دستگیر کردند؟



۱۲۵۸ یکی از اهمیت‌های انقلاب، از چپ؛ آیت‌سید محمد هاشم دستغیب، سید عبدالحسین دستغیب و شیخ مجدالدین محلاتی دیده می‌شوند.

خیانت‌ها کردند و عده‌ای، از جمله پسر عمه مرا کشته بودند. عده زیادی را هم دستگیر و زندانی کرده بودند. خود مرحوم ابوی هم مدتی در منزل همسایه می‌ماند و مادرم چند بار به دیدنشان می‌روند و اظهار ناراحتی می‌کنند که امیدی به زنده بودن من ندارند. مرحوم ابوی از اینکه عده‌ای به خاطر ایشان دستگیر شده و در زندان بودند بسیار ناراحت می‌شوند و بالاخره پیغام می‌فرستند که من حاضرم خودم را معرفی کنم، اما شما باید مردم را آزاد کنید. از طرفی حاضر نیستم محاکمه بشوم یا به تهران بروم و در همان زندان شیراز می‌مانم. به ایشان پاسخ می‌دهند که شخص شاه در مورد دستور بازداشت داده است و چاره‌ای ندارید و باید به تهران بروید، اما قول می‌دهیم که با شما رفتار خلاف ادبی نشود و حرمت شما حفظ شود.

مرحوم ابوی می‌گفتند مرا با احترام کامل به ساواک بردند و بعد پرسیدند ترجیح می‌دهید با ماشین به تهران بروید یا با هواپیمای که مرحوم ابوی هواپیمای ترنجیح می‌دهند و ایشان را با یک هواپیمای نظامی به تهران می‌آوردند و بعد هم به زندان عسرت‌آباد منتقل می‌کنند. مرحوم ابوی از جریان شیراز بسیار متأثر و متألم بودند، اما سعی می‌کردند دیگران را دلداری بدهند.

در آن سال در شهرهای مختلفی تظاهرات اعتراض آمیز برگزار شد. احتمالاً افراد دیگری از شهرهای دیگر هم به زندان آورده شده بودند. چه کسانی در زندان عسرت‌آباد بودند؟

ما کلاً ۱۸ نفر بودیم که شیخ صادق خلیخالی، شیخ وحدت و فردی به نام بکللی در آنجا بودند؛ کلاً پنج نفر از شیراز بودند و بقیه از شهرهای دیگر. پس از پنج شبانه‌روز، دستگیر شدگان شیراز را جدا کردند و به خانه‌ای در سلطنت‌آباد که متعلق به ساواک بود بردند و حدود ۴۰ روز در آنجاگاه داشتند. بقیه زندانی‌ها را هم به زندان شهربانی منتقل کردند. در آنجا با ما رفتار بسیار مؤبدانه‌ای داشتند و حتی انتخاب نوع غذا هم با خودمان بود. رادیو هم داشتیم و به رادیوی آزاد و بی‌بی‌سی گوش می‌دادیم. به اندازه کافی هم کتاب برای مطالعه داشتیم. شاید می‌خواستند به نوعی این تصور را در ذهن ما ایجاد کنند که رژیم شاه آن قدرها هم که به نظر می‌رسد سفاک نیست و لایذ خیالی می‌کردند باین جور خوش خدمتی‌ها می‌توانند نظر ما را برگردانند و به عنوان روحانیون با نفوذ شیراز، سکوت کنیم. به هر حال ۴۰ روزی آنجا بودیم و بعد من و آقایان مجدالدین مصباحی و مجدالدین محلاتی را آزاد کردند. سه روز بعد در منزل حاج آقا مؤمن شیرازی مهمان بودیم که یکمتر تبه دیدیم مرحوم ابوی آمدند. تازه از زندان آزاد شده بودند.

پس از شش ماه از ما تعهد گرفتند که در شیراز هیچ نوع کار خلاف قانون و امنیت انجام ندهیم و در این صورت می‌توانیم به شیراز برویم. مرحوم ابوی گفتند یادم نمی‌آید کار خلافی انجام داده باشم و این شش‌ماید که کار‌های خلاف می‌کنید و تعهدی هم نمی‌دهم. سه هر حال در همین حد اکتفا کردند و ما بر گشتیم. ابتدا به قم رفتم و آقایان مراجه به دیدن ابوی آمدند. امام هنوز در تهران در محرم ابوی آمدند. تازه از زندان آزاد شده بودند.

پس از شش ماه از ما تعهد گرفتند که در شیراز هیچ نوع کار خلاف قانون و امنیت انجام ندهیم و در این صورت می‌توانیم به شیراز برویم. مرحوم ابوی گفتند یادم نمی‌آید کار خلافی انجام داده باشم و این شش‌ماید که کار‌های خلاف می‌کنید و تعهدی هم نمی‌دهم. سه هر حال در همین حد اکتفا کردند و ما بر گشتیم. ابتدا به قم رفتم و آقایان مراجه به دیدن ابوی آمدند. امام هنوز در تهران در محرم ابوی آمدند. تازه از زندان آزاد شده بودند.

پس از شش ماه از ما تعهد گرفتند که در شیراز هیچ نوع کار خلاف قانون و امنیت انجام ندهیم و در این صورت می‌توانیم به شیراز برویم. مرحوم ابوی گفتند یادم نمی‌آید کار خلافی انجام داده باشم و این شش‌ماید که کار‌های خلاف می‌کنید و تعهدی هم نمی‌دهم. سه هر حال در همین حد اکتفا کردند و ما بر گشتیم. ابتدا به قم رفتم و آقایان مراجه به دیدن ابوی آمدند. امام هنوز در تهران در محرم ابوی آمدند. تازه از زندان آزاد شده بودند.

بازداشت بودند. مرحوم ابوی فجایی را که رژیم در شیراز مرتکب شده بود برای طلبه‌های جوان تعریف می‌کردند و آنها سخت تحت تأثیر قرار گرفته و قول داده بودند هنگامی که در گوشه و کنار کشور برای مردم صحبت می‌کنند، این قضایا را برایشان شرح بدهند. به نظر من یکی از زمینه‌های مهم پیروزی انقلاب این نوع روشنگری‌ها در اقصی نقاط کشور بود. ماجرای دستگیری‌ها، شکنجه‌ها، تبعیدها و شهادت‌ها توسط رژیم تأثیر عمیقی به‌خصوص روی جوان‌ها داشت. مخصوصاً مرحوم ابوی قضایا را به گونه‌ای تعریف می‌کردند که حضار به‌شدت می‌گریستند. از قم به اصفهان رفتیم و در آنجا هم مرحوم ابوی به روشنگری‌های خود ادامه دادند. از آنجا با شیراز تماس گرفتیم و قرار شد ابتدا به آباه، سپس به مرودشت برویم و توقف کوتاهی در آنجا داشته باشیم و سپس عازم شیراز شویم. هنگامی که به مرودشت رسیدیم، با استقبال خوب و خانواده دستغیب آورد و شهادت‌ها، زندان‌ها، شکنجه‌ها و خلاصه مظلومیتی که بر این‌خاندان، به‌خصوص شخص مرحوم ابوی تحمیل شد، مرحوم را به چنین واکنش عیبی‌و‌اداشت. مرحوم شریعت، مرحوم ذکوات و تمام علما از شیراز آمده بودند و همگی در مسجد مرودشت جمع شدیم. سپس در میان سبل جمعیت به طرف شیراز حرکت کردیم و ابتدا به شاهرچراغ رفتم. هجوم جمعیت به‌قدری زیاد بود که حقیقتاً کنترل اوضاع از دست مأمورین امنیتی بیرون رفته بود و ما نگران بودیم نکند مرحوم ابوی در میان سبل جمعیت صدمه ببینند. مردم فارس حقیقتاً اوج شعور و فهم سیاسی خود را با این استقبال به رخ رژیم کشیدند و رژیم متوجه شد که به‌رغم تبلیغات سوء فراوان و سنگینی که علیه خاندان دستغیب کرده بود، نتوانسته بود مردم را به اشتباه بیندازد.

رژیم شاه حتی برکنار شد و به این ترتیب توانستیم تا حدود زیادی جمعیت خشمگین را کنترل کنیم. خداوند روح ان شهید بزرگوار را با اجداد طاهرینش محشور و ما را در ادامه راهش یاری فرماید.

روزنامه جوان | شماره ۴۱۳۲

آقای حکیم مجلس ترجیم باشکوهی در شیراز بر گزار می‌شود. بنده خودم آن موقع در شیراز نبودم، ولی شنیدم که به امام جماعت مسجد گفته بودند نام امام را ببرد که او ترسیده بود، اما قبل از اینکه پس از خاتمه مجلس، مردم پراکنده بشوند، یکی از اقوام پشت بلندگو اعلام می‌کند که آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله حاج‌آقا روح‌الله خمینی را به عنوان مرجع معرفی کرده‌اند. ایشان بلافاصله دستگیر و مدتی زندانی شد، اما ماجرا به خیر گذشت و زیاد اذیت نشدند. معان ساواک نزد مرحوم ابوی آمد و گفت شما با این کارتان همه زحمت ما را به باد دادید.

نظر شهید آیت‌الله دستغیب درباره اصل ولایت فقیه چه بود؟

ایشان از همان ابتدا کاملاً موافق بودند، در حالی که عده زیادی معتقد بودند این فقط یک نظریه است و نمی‌توان آن را پیاده کرد. شاه چنان اختناق شدیدی را بر همه تحمیل کرده بود که به قول معروف به جقه هم‌پوئی هم نمی‌شد حرفی زده، چه رسد به اینکه کسی صحبت‌ا براندازی رژیم شاه و برقراری حکومت دینی بکند. به همین دلیل عده زیادی معتقد بودند که چنین کاری نشدنی است، اما امام می‌گفتند با کمک الهی هیچ امری غیر ممکن نیست و همه روحانیون و طلاب موظفند تا جایی که امکان و توان دارند در روشنگری و آگاهی‌دادن به مردم بکوشند.

از سخنرانی‌های افشاگرانه شهید در شهرهای مختلف هم بر ایمان صحبت کنید.

ایشان به شهرهای مختلف سفر می‌کردند که من اغلب در خدمتشان بودم. سخنرانی‌های افشاگرانه ایشان انصافاً بیشترین تأثیر را در آگاه‌سازی و تهییج مردم فارس برای مبارزه با رژیم طاغوت و برقراری حکومت اسلامی داشت. مسئله‌ای که رژیم را حقیقتاً به وحشت انداخت، حضور مسلحانه عشارب در فیروزآباد فارس و اعلام وفاداری آنها به جریان نهضت امام بود.

از آخرین دستگیری و زندان رفتن ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

آخرین بار در سال ۵۷ و پس از فاجعه ۱۷ شهریور که رژیم در ۱۴ شهر کشور، از جمله شیراز حکومت نظامی اعلام کرد، در دستور رئیس شهربانی مرحوم ابوی را بازداشت کردند و به تهران فرستادند. من در زندان کمیته مشترک به دیدن ایشان رفتم و دیدم که بسیار ضعیف شده‌اند. ظاهراً از دادن داروهایشان به ایشان مضایقه می‌کردند و مرحوم ابوی سخت در مضیقه بودند. ایشان چهار ماه در زندان بودند و سپس به شیراز برگشتند و مدیریت و هدایت راهپیمایی‌ها را به عهده گرفتند.

مجاهدات‌های کم‌نظیر شهید دستغیب در هدایت نیروهای مردمی در جهت تقویت نهضت امام که منجر به پیروزی انقلاب شد بر کسی پوشیده نیست. پس از پیروزی انقلاب چه موضوعی‌رای کردند؟

پس از پیروزی انقلاب که دیگر دوره شکنجه‌ها، زندان‌ها و تبعیدها به سر رسیده بود، به قولی نوبت به تقسیم غنایم رسید و شهید بزرگوار کنار کشیدند، اما امام عده‌ای را از قم



۱۲۶۰ شیراز، رهبر معظم انقلاب در کنار شهید آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله سید محمد هاشم دستغیب

بازداشت بودند. مرحوم ابوی فجایی را که رژیم در شیراز مرتکب شده بود برای طلبه‌های جوان تعریف می‌کردند و آنها سخت تحت تأثیر قرار گرفته و قول داده بودند هنگامی که در گوشه و کنار کشور برای مردم صحبت می‌کنند، این قضایا را برایشان شرح بدهند. به نظر من یکی از زمینه‌های مهم پیروزی انقلاب این نوع روشنگری‌ها در اقصی نقاط کشور بود. ماجرای دستگیری‌ها، شکنجه‌ها، تبعیدها و شهادت‌ها توسط رژیم تأثیر عمیقی به‌خصوص روی جوان‌ها داشت. مخصوصاً مرحوم ابوی قضایا را به گونه‌ای تعریف می‌کردند که حضار به‌شدت می‌گریستند. از قم به اصفهان رفتیم و در آنجا هم مرحوم ابوی به روشنگری‌های خود ادامه دادند. از آنجا با شیراز تماس گرفتیم و قرار شد ابتدا به آباه، سپس به مرودشت برویم و توقف کوتاهی در آنجا داشته باشیم و سپس عازم شیراز شویم. هنگامی که به مرودشت رسیدیم، با استقبال خوب و خانواده دستغیب آورد و شهادت‌ها، زندان‌ها، شکنجه‌ها و خلاصه مظلومیتی که بر این‌خاندان، به‌خصوص شخص مرحوم ابوی تحمیل شد، مرحوم را به چنین واکنش عیبی‌و‌اداشت. مرحوم شریعت، مرحوم ذکوات و تمام علما از شیراز آمده بودند و همگی در مسجد مرودشت جمع شدیم. سپس در میان سبل جمعیت به طرف شیراز حرکت کردیم و ابتدا به شاهرچراغ رفتم. هجوم جمعیت به‌قدری زیاد بود که حقیقتاً کنترل اوضاع از دست مأمورین امنیتی بیرون رفته بود و ما نگران بودیم نکند مرحوم ابوی در میان سبل جمعیت صدمه ببینند. مردم فارس حقیقتاً اوج شعور و فهم سیاسی خود را با این استقبال به رخ رژیم کشیدند و رژیم متوجه شد که به‌رغم تبلیغات سوء فراوان و سنگینی که علیه خاندان دستغیب کرده بود، نتوانسته بود مردم را به اشتباه بیندازد.

رژیم شاه حتی برکنار شد و به این ترتیب توانستیم تا حدود زیادی جمعیت خشمگین را کنترل کنیم. خداوند روح ان شهید بزرگوار را با اجداد طاهرینش محشور و ما را در ادامه راهش یاری فرماید.